**ویژگی اهل ایمان**

عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ :

جَاءَتْ فَاطِمَةُ (عليها السلام) تَشْكُو إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) بَعْضَ أَمْرِهَا فَأَعْطَاهَا- رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) كُرَيْسَةً وَ قَالَ تَعَلَّمِي مَا فِيهَا فَإِذَا فِيهَا [ الكافي    جلد‏2   صفحه  667    باب حق الجوار ]

**"مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ "**

 حضرت صادق عليه السلام فرمود:

فاطمه (عليها السلام )براى شكايت از جرياني نزد رسول خدا  (صلي الله عليه وآله) آمد، پس رسول خدا (صلي الله عليه وآله)جزوه‏اى به او داد و فرمود: آنچه در آنست بياموز، و (اين 3 جمله) در آن بود:

**1. هر كس ايمان به خدا و روز قيامت دارد بايد همسايه را نيازارد ...**

در اهميت همسايه همين بس كه رسول رحمت صلي الله عليه و آله مي فرمايند: حرمة الجار على الانسان كحرمة أمّه.**حرمت همسايه بر آدمى همچون حرمت مادر است**.[ الحياة،ج1،ص 416]

برخي همسايه داري خوبي ندارند:به عنوان مثال :درب منزل را نيمه شب محكم به هم مي زند

از منزلش صداي آهنگ يا مداحي بلند است . اول صبح براي صدازدن اعضاي خانه از داخل كوچه بوق مي زند .

مهماني دير وقت مي گيرد و ...

**داستان :**يكى از مسلمين از اهالى مدينه ، همسايه بدى داشت كه از آزار او در امان نبود، او به حضور رسول خدا (ص ) آمد و از همسايه اش شكايت كرد و گفت :"من همسايه اى دارم كه نه تنها خيرى از او به من نمى رسد، بلكه از شرّ و آزار او، آسوده نيستم ."

پيامبر(ص ) به على (ع ) و ابوذر و سلمان و يك نفر ديگر (كه راوى مى گويد بگمانم مقداد بود) فرمود: به مسجد برويد و با صداى بلند فرياد بزنيد:لاايمان لمن لايا من جاره بوائقه "هر كه همسايه اش از آزار او آسوده نباشد ايمان ندارد."

آنها به مسجد رفته ، سه بار با صداى بلند، اين دستور پيامبر (ص ) را به سمع مردم رساندند. امام صادق (ع ) پس از نقل اين داستان ، با دست خود اشاره به اطراف كرد و فرمود: تا چهل خانه در چهار طرف ، همسايه به حساب مى آيند.

**نكته ي مهم** اينجاست كه :خوب همسايه داري فقط اين نيست كه ما به همسايه آزار نرسانيم . امام كاظم عليه السلام  مي فرمايند:خوش همسايگى تنها اين نيست كه آزار نرسانى، بلكه خوش همسايگى اين است كه در برابر آزار و اذيت همسايه صبر داشته باشى.[تحف العقول ص 409]

**... " مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ " ...**

**2. هر كس ايمان به خدا و روز قيامت دارد مهمان خود را گرامى دارد،**

حداقل احترام به مهمان اين است كه او را تا درب منزل همراهي كنيم ؛ حضرت على بن موسى الرضا (ع) از پدران خود ،تاحضرت على (ع) روايت فرموده اند ، كه رسول خدا (ص) فرمودند: حق مهمان اينست كه او را تا درب خانه مشايعت كنى .[ عيون أخبار الرضا ،ج‏2،ص  305]

يكي ديگر از حداقل احترامها به مهمان اين است كه او را از جاي خود بلند نكنيم

متاسفانه امروزه به تقليد از فرهنگ غرب ، **مهمان را براي غذا از جايش بلند مي كنند** و او را به وسط سالن براي برداشتن غذا راهنمايي مي كنندكه اين كار اوج بي احترامي به مهمان است (اين عمل ، عمل چهارپايان است)

خداوند در قرآن هنگام بيان داستان مهماني حضرت ابراهيم مي فرمايد: فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ ... پس غذا را نزديك مهمانان گذارد، [ذاريات 27]

حضرت ابراهيم حتي غذا را در وسط سفره قرار نداد تا مهمان خم شود ، بلكه آن را كنار دست مهمان گذاشت . حال ما چگونه مهمان را از جايش بلند مي كنيم؟

**داستان:**روزی امام رضا (ع) میهمانی را دعوت کرد و با احترام، مهمان خود را به داخل خانه آورد.

پس از پذیرایی، با هم به گفت وگو پرداختند. در میان سخن آنان، باد چراغ را خاموش کرد. مهمان بی درنگ از جای خود برخاست که آن را روشن کند، ولی امام دست او را گرفت و مانع شد که او از جایش بلند شود.

سپس خود برخاست و چراغ را روشن کرد و دوباره کنار او نشست و برای این که مهمان ناراحت نشود با لبخندی به او فرمود: ما خاندانی هستیم که دوست نداریم مهمان خود را به کار بگیریم و (از جايش بلند كنيم) و او را به زحمت بیندازیم.  [کافی جلد 6 صفحه ی 283]

**... " مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْراً أَوْ لِيَسْكُت‏" ‏**

**3. هر كس ايمان به خدا و روز قيامت دارد بايد حرف خوب بگويد يا خموش باشد.**

**داستان :**سلیمان جنی را مامور کاری کرد و در تعقیب او جنی را فرستاد

جن دوم بازگشت و آنچه دیده بود برای سلیمان تعریف کرد و گفت دیدم جن را که وارد بازار شد به آسمان نگاه کرد بعد سرش را به طرف راست وچپ چرخاند و بعد سرش را به پایین انداخت و رفت

سلیمان جن اول را احضار کرد و دلیل این حرکاتش را جویا شد

او عرض کرد :هنگامی که وارد بازار شدم به آسمان نظر کردم و دیدم فرشتگان در آسمان ناظر هستند به سمت چپ و راست نظر کردم و مردم را مشغول صحبت کردن های بی مورد دیدم  , آنگاه سرم را از خجالت به زیر انداختم